

## سیمای فرهنگ عامه در آئینه شعر خواجوی کرمانی

مهدیه چراغی<sup>۱</sup>

دکتر احمد ذاکری<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۸

### چکیده

باورهای عامیانه، در هر سرزمینی نمایانگر سطح فرهنگ و فرهیختگی آن جامعه است که در طول روزگاران، به عنوان بن‌مایه‌های شعری در استخدام شاعران و نویسندگان درآمده است. از آنجاکه روزگار خواجو، مقارن با ظهور مغولانی است که در بند خرافه‌پرستی و جادوگری بوده‌اند، وی نیز ناگزیر است در شعرش به اجتماعیات زمان خود پردازد. نظر به این مهم، نگارنده بر آن شد تا در این مقاله - که به روش کتاب‌خانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است - سیمای باورها و اعتقادات عامه، موجودات خیالی، باورها درباره نجوم، فلزات، جواهرات و حیوانات را که در آئینه شعر خواجو، نمود یافته را نمایان کند تا بدین طریق، باورهایی که ریشه در فرهنگ اسلامی دارد، باورهایی که خرافاتی بوده و در گذر زمان به تاریخ پیوسته، باورهایی که تا به امروز پویا و زنده‌اند، باورهایی که رفته‌رفته به صورت دانشی مجزا درآمده است و باورها درباره موجوداتی که ممکن است در گذر زمان از هویت نیک خود فاصله گرفته باشند را در شعر خواجوی کرمانی به دست دهد.

**واژگان کلیدی:** خواجوی کرمانی، باورها و اعتقادات عامه، باورهای نجومی، باورها درباره

حیوانات و موجودات خیالی.

۱ - دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. mcheraghi29@yahoo.com

۲ - دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. Ahmadzakeri@kia.ac.ir

## مقدمه

«فرهنگ عامه یا فرهنگ مردمی، اصطلاحی است که در سال ۱۸۴۶ از سوی ویلیام توماس (William Thomas) عتیقه‌شناس انگلیسی ابداع شد.» (استوری، ۱۳۸۶: ۱۷) که «در زبان فارسی، معادل کلمه بین‌المللی «فولکلور» گرفته شده است. فولکلور نیز کلمه‌ای است مرکب از دو جزء: یکی folk و دیگری Lore و معنی آن، دانش عوام است. نخستین کسی که این کلمه را به‌عنوان اسم این رشته مبسوط اختیار کرد، آمبرواز مورتون (Ambrose Morton) است که به سال ۱۸۸۵ میلادی این عنوان را برگزید.» (محبوب، ۱۳۸۷: ۳۵) «فولکلور ایران نخست توجه خاورشناسان و دانشمندان اروپایی را به خود جلب کرد و بعضی از آنان در جهات مختلف فرهنگ و زبان و ادبیات مردم ایران به تحقیق و مطالعه پرداخته، آثار سودمندی به وجود آوردند.» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ج ۳/ ۴۴۶) «ادوارد مونتاین (Edward Montine) کتابی به نام «داستان‌های ایرانی» تألیف و به سال ۱۸۹۰ در پاریس منتشر کرده که منبع تحقیق مفیدی برای فولکلور ایران است. آ. کریستن سن (A. Christensen) دانشمند دانمارکی در ۱۹۱۸ «مجموعه قصه‌های عامیانه ایرانی»، لوریمر (Lorimer) «قصه‌های عامیانه کرمانی و بختیاری» را به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۱۹ در لندن منتشر کرده، هانری ماسه (H. Masse) خاورشناس فرانسوی، در کتاب «قصه‌های عامیانه ایرانی» که به سال ۱۹۲۵ در پاریس چاپ کرده، قصه‌ها و مثل‌هایی از فارسی به فرانسه ترجمه کرده است؛ بعدها در کتاب دیگر خود به نام «آداب و عقاید ایرانیان»، تقریباً تمام «نیرنگستان» و «اوسانه» صادق هدایت و چهارده افسانه کوهی کرمانی را با اسناد و شواهد دیگری در دو جلد به سال ۱۹۳۸ به چاپ رسانیده است. این کتاب جامع‌ترین و مستندترین کتابی است که به زبان خارجه درباره فولکلور ایران نوشته شده است. در روسیه، «ژوکوفسکی»، در سال ۱۹۰۱ کتابی به نام «نمونه‌های آثار ملی ایران»

نوشت. «گالونف» به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۷، ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ سه رساله درباره زورخانه، پهلوان کچل و خیمه شب‌بازی، در لنینگراد منتشر کرد. در سال ۱۹۳۴ "قصه‌های ملی فارسی" تألیف «آ.آ. روماسکوویچ» و بعد در سال ۱۹۵۶ مجموعه "قصه‌های فارسی" ترجمه «بانو آز. روزنفلد» انتشار یافت. در سال ۱۹۵۸، شعبه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، ۷۵ افسانه از افسانه‌های ایرانی را در ترجمه «ر. علی‌یف» و «آ. برتلس» و «ن. عثمانف» در مسکو منتشر کرد.

در سال ۱۹۶۷ نیز «ا. جالیاشویلی» و «ن. فاراس» کتابی به نام "قصه‌های اصفهان" که از منابع گوناگون گردآوری کرده بودند، با مقدمه‌ای به قلم «بورشچوسکی» در مسکو انتشار دادند. یگانه کتاب مستقلی که درباره آداب و رسوم عوام در ایران نوشته شده، کتاب معروف "کلثوم ننه" تألیف آقا جمال خوانساری است که ترجمه آن با عنوان "آداب و رسوم زنان ایرانی" در سال ۱۸۳۲ توسط جیمساتکینسون (J. Atkinson) در لندن و در سال ۱۸۸۱ توسط تونلیه (L. Thonnelier) در پاریس منتشر شد. پس از مشروطیت، علی اکبر دهخدا برخی از امثال و حکم فارسی را در "امثال و حکم" و "لغت نامه" و جمالزاده در داستان‌های "یکی بود یکی نبود" و تالیفات دیگرش مقدار زیادی از لغات و مصطلحات عامه را به کار بردند. صادق هدایت در سال ۱۳۱۰ش "اوسانه" و در سال ۱۳۱۲ش نیز "نیرنگستان" را چاپ کرد.

امینی در میان دانشمندان ایران، نخستین کسی بود که در تنظیم فولکلورها، اصول مراجعه به خود مردم را به کار بست. «(آرین‌پور، ۱۳۸۲: ج ۳/ ۴۴۷-۴۵۶) از دیگر نام‌داران این عرصه «زین‌العابدین مراغه‌ای با «سفرنامه ابراهیم بیگ»، میر اشرف حسینی با دیوان «نسیم شمال»، امیرقلی امینی با «فرهنگ عوام» ملک‌الشعراء بهار با «بازی‌های ایرانی» و پاره‌های اشعارش به لهجه مشهدی، استاد شه‌ریار با وارد کردن اصطلاحات عامیانه در اشعار، مشفق کاظمی با «تهران مخوف»، حسین امید با «انگشتر الماس»،

علی محمد افغانی با «شوهر آهو خانم»، انجوی شیرازی با «گنجینه فرهنگ مردم»، جلال آل احمد با داستان‌هایش و صادق چوبک با داستان‌هایش و غیره.» (ماسه، ۱۳۹۱: پیش‌گفتار) را نیز باید برشمرد. «کاوش و تحقیق درباره اعتقادات عوام، نه تنها از لحاظ علمی و روان‌شناسی قابل توجه است؛ بلکه برخی از نکات تاریک فلسفی و تاریخی را برایمان روشن خواهد کرد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۹) زیرا «از خلال قصص و معتقدات و اسطوره‌ها و تمثیلات و آداب و ترانه‌ها و لطیفه‌هایی که قوم و قبیله، خُلق و خوی و سرشت و سرگذشت آنها را می‌توان شناخت و سوانح و حوادثی را که بر آنها گذشته، می‌توان مطالعه کرد.» (انجوی، ۱۳۵۲: ۱۲)

با وجود پیشرفت علوم و افزون بر آن، رشد آگاهی مردم، حتی در میان برخی از روشنفکران امروزی نیز، رد پای پاره‌ای از خرافات و عقاید عامیانه به چشم می‌خورد که این مهم، نشانگر پویایی ادب شفاهی است که از گذشته‌های دور - که تاریخی برای آن فرض نیست - تا به امروز ساری و جاری است. امروزه «ادبیات مکتوب، به‌عنوان منابع بازمانده از روزگار مردم در گذشته و تجلی‌گاه فرهنگ کسانی که در آن دوره‌ها زیسته‌اند و نمودهای معیشتی آن‌ها را نویسنده و شاعری از خودشان در آن آثار بازتاب داده‌اند، ما را در شناخت باورهای خرافی پیشینیان و حتی ریشه‌شناسی این‌گونه باورها بسیار یاری می‌رساند.» (امیری خراسانی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸)

زمانه خواجه‌ی کرمانی - که از شاعران قرن ۷ و ۸ هجری است - مقارن با تسلط مغولان بر ایران است. «هنگامی که مغولان بر سرزمین‌های پهناور دست یافتند، پیرو عقیده شمنی بودند که در آن اصول معتقدات، کاملاً مشخص نگردیده بود؛ دین آن‌ها روی هم رفته، از اجرای مناسک مخصوص، جادوگری و احضار ارواح تشکیل می‌شد.» (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۷۴) از این رو «رفتار خرافه‌پرستی مغولان تقریباً در میان همه شاهان مغول مسلمان و غیر مسلمان رایج بود؛ تنها تفاوت آن شدت و ضعف این

اعتقادات بود. از جمله: غازان خان که مسلمان معتقد بود، خود به نجوم و مسایل جادوگری شمینی و کیمیاگری بودایی، علاقه داشت و از آن آگاه بود و در دانستن علم رمل، شانیه، دندان اسب و انواع فال‌ها سرآمد بود.» (همدانی، ۱۳۳۸: ج ۱۸۱/۳)

بدیهی است که ذهن و زبان خواجه از جامعه متأثر باشد و به عقاید عامیانه آن زمان متمایل شود و آن را در شعرش انعکاس دهد. در این مقاله به بررسی و تحلیل باورها و اعتقادات عامه درباره حیوانات، موجودات خیالی، عقاید مربوط به فلزات و جواهرات، باورهای نجومی و باورهای پراکنده در کلیات اشعار و خمسه خواجه پرداخته‌ایم.

#### ۱- باورهای عامیانه درباره حیوانات

۱-۱- افعی و زمرّد: در این باب اکثر شاعران ماقبل خواجه نیز به این باور اشاره داشته‌اند:

گرفته‌ام که عدوی شتردل از افعی است / شود زمرّد چشمش سپهر مینایی  
(دیوان مجیرالدین بیلقانی، ص ۳۳۲)

خواجه در باب این عقیده - که توسط دانشمندان از جمله: ابوریحان بیرونی ردّ شده است - می‌فرماید:

سر تیغ تو زمرّد شد و اعدا افعی / نوک تیر تو شهاب آمد و خصم اهریمن  
(کلیات، ص ۹۳، ب ۲۷)

افعی کژرو که زمرّد نماست / تیز مرو در نظرش کاژدهاست  
(خمسه (روضه الانوار)، ب ۶۶۳)

۲-۱- خروس: «خروس که بی‌وقت بخواند باید کشت یا بخشید و گرنه صاحبش می‌میرد.» (آقاجمال خوانساری، ۱۳۵۵: ۱۲۵؛ هدایت، ۱۳۵۶: ۹۳) خواجه در این باره -

که هنوز در میان برخی از اقوام مرسوم است - گوید:

خروسی کان نمی خواند به هنگام به جز کشتن نباید بردنش نام  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۲۳۷۳)

### ۱-۳- مار

**مار و گنج:** «هر جا گنج باشد، مار هم هست. مار به دور گنج حلقه می زند.»  
(شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۰۶۷) خواجه در باب این اعتقاد که - امروزه عناصر منطقی آن بسیار سست و غیر قابل قبول است - می گوید:

از گنج دهر بهره به جز زخم مار نیست وز گلبن زمانه به جز نوک خار نیست  
(کلیات، ص ۱۳۶، ب ۵)

گر یار یار باشدت ای یار غم مخور گنجت چو دست می دهد از مار غم مخور  
(کلیات، ص ۳۸۸، ب ۱۹)

**مهره مار:** «معروف است که اگر مهره مار را بدزدند، مار بی اختیار دنبال صاحب مهره می رود و از این جا مثل شده که می گویند: معشوق، مهره عاشق را دزدیده، از آن بی اختیار دنبالش می رود.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۰۶۹) خواجه، بر امید دانه‌ای - که خال لب معشوق است - در دام دوست گرفتار شده که به سان مهره مار، عاشق را به دنبال خود می کشد. این اعتقاد در بستر زمان کم رنگ شده و البته هنوز در افواه عامه مردم برخی مناطق جاری است.  
رشته‌ای بر قمر انداخته کاین مار سیاه است نقطه‌ای بر شکر افکنده که این مهره مار است  
(کلیات، ص ۱۸۶، ب ۲)

### ۲- باورهای عامیانه درباره موجودات خیالی و ماوراء طبیعی

۱-۲- **اژدها:** موجودی است اساطیری به شکل سوسماری عظیم، با دو پر که آتش از دهان می افکنده و پاس گنج‌های زیر زمین می داشته است.» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)  
خواجه بر این باور است که: آن که از بلای زلف پُر چین و شکن یار نمی ترسد، مسلماً

از اژدها - با آن سهم‌ناکی - نیز هراسی ندارد.

کسی که آن سر زلف دو تا نمی‌ترسد معین است که از اژدها نمی‌ترسد

(کلیات، ص ۳۸۳، ب ۵)

اعتقاد به وجود اژدها، امروزه امری غیر معقول است و این باور به تاریخ پیوسته

است.

**۲-۲- پری:** «ظاهراً پری پیش از ظهور دین زرتشت، ستایش می‌شد اما با دین‌آوری

زرتشت و در پی آن دگرگونی‌های اجتماعی، در اعتقادات زرتشتیان به صورت موجودی

زشت و اهریمنی درآمد.» (مزداپور، ۱۳۷۷: ۱۲۳-۱۲۴) «با وجود چهره اهریمنی پری در

دین زرتشتی، پری در ادب فارسی، مظهر زیبایی است. چنان‌که شاعران، معشوق خود

را به پری مانده کرده‌اند.» (افشاری، ۱۳۸۴: ۴۸-۴۹) در شعر خواجه در مقابل دیو -

که مظهر زشتی است - آمده‌است که این باور در گل‌ولای روزگاران کهن تا به امروز

دچار فرسایش شده‌است:

همواره در فضای تو هم دیو و هم پری پیوسته در هوای تو هم پیر و هم جوان

(کلیات، ص ۹۶، ب ۲۲)

تا تو را دیو و پری جمله مشخر گردد گر کم از مور نیی ملک سلیمان در باز

(کلیات، ص ۲۴۲، ب ۱۰)

**۲-۳- دیو:** «واژه دیو در اصل برای نشان دادن ایزدان فروغ و روشنایی به کار می‌رفته

که تا مدت‌ها در مناطق شرقی فلات ایران پرستیده می‌شدند؛ با گسترش آیین زردشت

دیوان به عنوان ایزدانی که از دشمنان حمایت می‌کنند، شناخته شدند و زردشت آن‌ها را

عناصر و نیروهای جهان بدی و ناپاکی معرفی کرد.» (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۶۱) بر این اساس

«به اعتقاد عوام، موجودی است بلندقد با موهای کوتاه و مجعد، بینی کوتاه و پهن،

لب‌های کلفت و آویزان و بدن پشمالو؛ به این ترکیب (عجیب) یک جفت بال و دو تا

شاخ نیز می‌افزودند. در زمان قدیم دیو تمام دنیا را میدان تاخت و تاز خود قرار می‌داد و وحشیانه آدمیان را می‌آزرد.» (ماسه، ۱۳۹۱: ۵۷۱)

هم دیو در هوای فضای گرفته انیس هم انیس در مصاحبتت پروریده جان (کلیات، ص ۹۶، ب ۱۹)

**دیو و آهن:** «دیو از آهن می‌گریزد؛ به همین جهت بر بازوی اطفال آهن می‌بستند تا از دیو دیدگی در امان ماند.» (زنجان، ۱۳۷۶: ۵۱۹) و این باور هنوز هم از زبان عوام به گوش می‌رسد.

چنان در می‌رمید از دوست و دشمن که جادواز سپندو دیو از آهن (خسرو و شیرین نظامی، ص ۲۲۲، ب ۱۲)

خواجو معتقد است، فتنه - که بنیاد شوم‌بختی است - از تیغ ممدوح می‌گریزد هم چنان که دیو از آهن :

ز سهمش کوه بگدازد چو موم از حدت آتش ز تیغش فتنه بگریزد چو دیو از جنبش آهن (کلیات، ص ۸۹، ب ۴)

اعتقاد به وجود دیو که ابتدا موجودی نیک محسوب می‌شده و سپس به موجودی شر بدل شده، در گذر تاریخ، دچار ایستایی شده و به باور مردم امروزی وجود خارجی ندارد.

**۲-۴- سیمرغ/ عنقا:** «پیشوا و سرور همه مرغان و اولین مرغ آفریده شده است.» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۷۸) و آن «مرغی فراخ‌بال است؛ چنان‌که در پرواز خود پهنای کوه را فرومی‌گیرد و لانه او بر درختی در دریای «ووروش» قرار دارد.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۶۲) و چون هر رنگ از پر تمام مرغان در بدن وی موجود است سیمرغ نامیده شده است: چو مرغی بلبل آوازی چه بلبل باز پروازی که این عنقای زرین‌بال پیشش چون مگس بودی (کلیات، ص ۴۳۴، ب ۱۵)



گرفتم هست شاهین شاه سی مرغ نیرزد پر مرغی پیش سیمرخ  
(خمسه گل و نوروز، ب ۳۳۳۹)

سیمرخ، پرنده‌ای افسانه‌ای است و هیچ‌گاه در واقعیت به چشم نیامده است.  
**۲-۵- غول:** «از هنگامی که سرمای جهان شمالی به نام «نیفلهایم» با گرمای جهان جنوبی به نام «موسپلزهایم» در آمیخت، از این آمیختگی، موجودی به صورت انسان که همان غول اولیه به نام «یمیر» (Ymir) یا «اورگلمیر» (Aurgelmir) باشد، به وجود آمد.» (کریستن سن، ۱۳۸۶: ۴۷) و آن «دیوی است که دور از آبادی در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی می‌کند و به هر شکلی که بخواهد درمی‌آید و مردم را از راه درمی‌برد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۴)

در شعر خواجه به وجود غول‌ها در بیابان و گمراه نمودن انسان توسط آنان اشاره شده است که امروزه این باور برای مردم، نسبت خرافه‌پرستی را به دنبال دارد.  
 بیابان خونخوار و مأوای دیو ز هر سو برآورده غولان غریو  
 (خمسه همای و همایون، ب ۵۴۷)

همه شب مرا غول پتیاره مونس همه ره مرا دیو رهن مصاحب  
 (کلیات، ص ۸، ب ۱۳)

**۲-۶- ماهی و گاو زمین:** «چون خدای تعالی زمین بیافرید، از فردوس گاو بیفرستاد؛ سرهای آن گاو از اقطار زمین بیرون آمده و قوایم این گاو را جای قرار نبود، خدای تعالی سنگی سبز بیفرستاد؛ قوایم گاو بر آن جا قرار گرفت و این صخره را جای قرار نبود، خدای تعالی نون را بیافرید- و آن ماهی است عظیم- و آن سنگبر پشت او نهاد و سایر اندام او خالی است و آن ماهی بر آب است و آب بر باد است و باد بر قدرت باری- عزاسمه- استاده است.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۹ / ۳۴۰-۳۴۱) پس «زمین روی شاخ گاو است؛ گاو روی ماهی است. هنگامی که گاو خسته می‌شود، زمین را از روی

یک شاخش، روی دیگری می‌لغزاند و همین سبب زمین‌لرزه می‌شود.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۴)  
خواجو، شیر فلک را سگ دربان و گاو زمین را درخور قربانی می‌شمارد:

شیر سپهری سگ دربان توست      گاو زمین از پی قربان توست  
(خمسه (روضه‌الانوار)، ب ۱۸۵)

هم‌چنین ماهی زمین را غرق در کرم ممدوح می‌انگارد. اعتقاد به گاو و ماهی زمین، برگرفته از فرهنگ اسلامی است.

کرکس و شیر فلک صید خلدنگ سخطش      ماهی و گاو زمین غرقه بحر کرمش  
(کلیات، ص ۱۳۱، ب ۱۴)

۲-۷- هما: «همای به سعادت معروف است چنان‌که گویند: سایه آن بر سر هرکس افتد، پادشاهی و دولت یابد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۹۷) هما پرنده‌ای افسانه‌ای است و وجود خارجی ندارد. خواجو می‌گوید:

تا چتر ما همای هوای ممالک است      فرّ همای سایه پرّ همای ماست  
(کلیات، ص ۵۵۸، ب ۱۵)

درختی از زمرد ساز کرده      همایی بر سرش پر باز کرده  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۳۴۳۳)

### ۳- باورهای مربوط به فلزات و جواهرات

**خورشید و زاج:** «به وجود آمدن معادن، بر اثر تابش آفتاب است. آفتاب به سنگ می‌تابد و سنگ‌های مستعد، تبدیل به احجار کریمه می‌شوند.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۴۸)  
خواجو معتقد است با تابش خورشید، سنگ به زاج بدل می‌شود:

زآنکه چو تأثیر آفتاب نباشد      سنگ به تدویر آسمان نشود زاج  
(کلیات، ص ۱۷، ب ۲۳)

**خورشید و زر:** «از تأثیر اشعه آفتاب در تجاویف زمین، بخار و دخانی به وجود

می‌آید و در شرایط خاصی این بخارات دگرگون می‌شوند و از استحاله آن‌ها فلزات و جواهرات گوناگون تکوین می‌یابند.» (طوسی، ۱۳۴۸: ۲۰۳) از این رو «منجمان احکامی، در منسوبات کواکب، زر و یاقوت و بیجاده و سنگ‌های گران‌قیمت را به خورشید منتسب می‌کردند.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۳) خواجه نیز ایجاد زر را از خاک می‌داند:

گرچه زر در خاک می‌جوییم که از خاک است زر      روی زردم بین در آب دیده همچون زر در آب  
(کلیات، ص ۱۶۳، ب ۷)

آتیش زر در دل خارافکند      رشته دُر در کف دریا فکند  
(خمسه (روضه الانوار)، ب ۴۲)

که این باور در عصر حاضر کاملاً مردود است.

**لعل:** «از خواص لعل یکی آن است که خفقان را برطرف می‌کند.»  
(شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۱/ ۴۵۳) خواجه می‌گوید:

یک شربت از آن لعل مفرح به من آور      کز فرط حرارت دل من در خفقان است  
(کلیات، ص ۳۴۰، ب ۲۰)

مروارید از قطره باران درست می‌شود: «به عقیده قدما، باران نسانی در دهان صدف می‌افتد و مروارید (=دُر) ایجاد می‌شود.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۲/ ۱۰۹۵) این باور، در کلام شعرا، مضمون‌ساز شده است و خواجه می‌گوید:

از هزاران دل یکی را باشد استعداد عشق      تا نجویی در صدف هر قطره‌ای گوهر شود  
(کلیات، ص ۳۷۳، ب ۱)

**یاقوت:** «یاقوت در تفریح، اثری عظیم دارد، روح را تربیت می‌کند، حرارت غریزی برافروزد و قوت‌های حیوانی را تقویت کند و نشاط را بیفزاید و خون را صافی گرداند به طوری که اگر بر مرده بندند، خون او دیر فسرده گردد.» (زاوش، ۱۳۴۸: ج ۱/ ۹۷)

خواجو در خصوص این باور که امروزه هیچ تکیه‌گاه منطقی ندارد، گوید:

صنعت چو مفرح کند از قرصه یاقوت      بیرون برد از طبع زمان علت سودا

(کلیات، ص ۱، ب ۱۸)

جهان مفرح یاقوت کرد از آنک به حکمت      برون برد ز دماغ زمانه علت سودا

(کلیات، ص ۴، ب ۳)

#### ۴- باورهای نجومی

پر واضح است که «در برابر هر دانش رسمی امروزی، یک دانش عامیانه نیز بین مردم رواج داشته‌است و حتی در روزگار گذشته، جنبه وهمی و خرافی بعضی علوم بر جنبه معقول و علمی آن می‌چربیده است.» (محجوب، ۱۳۸۷: ۱۳۷) «گذشتگان چون در برابر سؤالات خود و اتفاقاتی که پیش می‌آمد، جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌یافتند، سعی می‌کردند با ربط دادن برخی از آن‌ها به آسمان و احکام نجوم، برایشان توجیهی بیابند.» (صرفی و افاضل، ۱۳۸۹: ۵۴) باورهای نجومی در اشعار خواجو، بسیار گسترده است که در این مقال، مجال آن دست نمی‌دهد و تنها به ذکر مواردی از باب نمونه پرداخته‌ایم: اختیار وقت: «در نجوم احکامی، به به‌ترین وقت از اوقات اخذ تصمیم برای انجام امور مربوط به زندگی اطلاق می‌شده. اختیار ساعت یا اختیار وقت، با ملاحظات و محاسبات پیچیده علم احکام و ملاحظه طالع و مراجعه به تقویم همراه بوده‌است.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۲۶) اعتقاد به «اختیار وقت» برای انجام امور، امروزه بسیار کم‌رنگ شده‌است.

چو شب را شد مسلسل عنبرین جعد      به وقتی اختیار و ساعتی سعد

(خمسه گل و نوروز، ب ۴۰۹۰)

پس آنکه شد شه‌نشاہ همایون      به روزی اختیار از شهر بیرون

(خمسه گل و نوروز، ب ۴۳۴۰)

افلاک: فلک‌ها «یک بر دیگر پیچیده، هم‌چون توی‌های پیاز و خردترین فلک‌ها آن است که به ما نزدیک‌تر است و ماه اندر او همی رود و همی برآید و فرودآید تنها بی هنباز.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۵۶)

اعتقاد به باورهای نجومی، مدلولات و انتسابات فلکی نیز در کنار بسیاری از اعتقادات عامیانه دیگر، شاه‌نشین اذهان عامه مردم بوده که در اشعار شاعران تجلی یافته، رفته‌رفته پیشرفت کرده و امروزه به صورت دانش نجوم درآمده است.

**۱- قمر، پیک تیزگام:** «ماه، مدار خود را در مدتی کمتر از بیست‌وهشت روز طی می‌کند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۴۱) بنا بر این باور، خواجه به تیزگامی و قاصدی قمر اشاره دارد:

بود بر در او مه تیزگام یکی قاصد کوچک بدر نام  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۴۳۸۶)  
بر بز کوهی زده تیر نظر با مشتری آن که بدر قاصدش خوانده خرد یعنی قمر  
(کلیات، ص ۵۳، ب ۹)

**ماه و قصب:** «گمان می‌کرده‌اند که نور ماه، جامه قصب و توزی و کتان را تباہ می‌کند.» (مصنفی، ۱۳۸۸: ۶۹۴) خواجه نیز بر این باور است که در مقابل نور ماه، قصب (کتان) فرسوده می‌شود:

بیکرم در مهر ماه روی تو گشته چون تار قصب بر ماهتاب  
(کلیات، ص ۱۶۲، ب ۳)

گر قصب را حامی رای تو گیرد در پناه تا جهان باشد بر او غالب نیاید ماهتاب  
(کلیات، ص ۵۳۵، ب ۱۸)

**رؤیت هلال:** «با رؤیت هلال، انگشت‌ها به سوی ماه یک‌شبه نشانه می‌رفته و در موارد بسیاری جشن می‌گرفته‌اند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۲۶) خواجه نیز به انگشت‌نمایی

هلال ماه اشاره دارد:

رسم باشد که به انگشت نمایند هلال ابرویت چون مه نو زان سبب انگشت‌نماست  
(کلیات، ص ۱۹۵، ب ۸)

هرکه چون ماه نو انگشت‌نما شد در شهر همچو ابروی تو در باده‌پرستان پیوست  
(کلیات، ص ۳۴۶، ب ۱۱)

**قمر در عقرب:** «روزهای ۱۶ تا ۲۰ ماه است و هنگامی است که ماه در منازل زبانا، الکلیل، قلب و شوله که از اجزاء صورت عقربند سیر می‌کند. اعتقاد به قمر در عقرب و سعادت و نحوست آن بیشتر در میان اعراب رواج داشته.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۶۰۰) است. این باور عامیانه به‌ندرت هنوز بر زبان برخی از عاوم جامعه، جاری می‌شود که در آن از انجام برخی امور، پرهیز می‌کنند. خواجو نیز طبق این باور نجومی، سفر در آن زمان را جایز نمی‌شمارد:

چون عزم راه کردم بنمود زلف و عارض یعنی قمر به عقرب روز سفر نباشد  
(کلیات، ص ۳۷۰، ب ۲۰)

بین زلف و رخس چون می‌روی راه از آن ترسم که در عقرب بود ماه  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۴۳۳)

**۲- عطارد، منشی فلک:** خواجو از عطارد در مقام «دبیر فلک» و «منشی دیوان سپهر» یاد می‌کند:

تیر کو منشی دیوان سپهرست بود بنده خطت و سر بر خط فرمان بنده  
(کلیات، ص ۱۰۸، ب ۵)

منشی این طارم فیروزه خشت مدح تو بر لوح زیرجد نوشت  
(خمسه (روضه الانوار)، ب ۱۹۹)

**۳- زهره، خنیاگر فلک:** «زهره، خنیاگر فلک است و لازمه خنیاگری، آوازخوانی

و پای کوبی و شعرخوانی و باده‌نوشی است.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸) خواجه به خنیاگری و نوازندگی زهره اشاره دارد:

گر به هر سازم که بنوازد بسازم با فلک      شاید ار بر دف بموید زهره خنیاگرم  
(کلیات، ص ۸۷، ب ۱۵)

نوای دل از چنگ ناهید خواه      می روشن از جام خورشید خواه  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۴۱۲)

**۴- شمس، شاه فلک:** «شمس در بارگاه آسمان، ساکن فلک چهارم است و فرمان‌روای آن.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۳۰) خواجه گوید:

گر به دامن زر بریزد بر سرم هر بامداد      من کجا از سکه شاه فلک یاد آورم؟  
(کلیات، ص ۸۷، ب ۱)

خسرو مشرق چو علم برکشید      باده لعل از قدح زر کشید  
(خمسه (روضه الانوار)، ۲۶۰)

**تابش آفتاب و نابودی میکروب لباس:** پیشینیان معتقد بودند که تابش آفتاب، بر البسه موجب نابودی میکروب‌ها می‌شود. خواجه آفتاب را لازمه کار گازر می‌داند تا سبب کشتن میکروب‌ها شود:

رخ تو هست مایه تو اگر مایه گازران بود خورشید  
(کسائی مروزی، ص ۴۲، ب ۱۳۴)

از روی تو دیده چون کند صبر گازر همه آفتاب خواهد  
(کلیات، ص ۳۷۶، ب ۷)

**انتساب رنگ زرد به خورشید:** همان‌گونه که نظامی در توصیف رنگ سیارات می‌گوید: و آن‌که از آفتاب داشت اثر زرد بود از چه؟ از حمایل زر  
(هفت پیکر، ص ۸۸، ب ۱۹۹۹)

باده یاقوت به کان برفشانند زرده خورشید بر آفاق راند

(خمسه (روضه الانوار)، ۴۳)

**۵- مریخ، جنگ جوی فلک:** «بهرام و وهران از اصل «ورث‌رغن» به معنی فاتح،

شکننده و جنگ‌جو است. منجمان احکامی به همین علت مریخ را کوكب لشکریان و امراء ظالم و اتراک و... شمرده‌اند.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۷۲۹) در شعر خواجه به حربه خونریز بهرام و کمان اشاره شده است:

سر از دریچه افلاک برکشد ناهید ز دست حربه خونریز بکنند بهرام

(کلیات، ص ۷۵، ب ۱)

کمان در قبضه بهرام بشکن خواقین فلک را نام بشکن

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۱۱۸)

**۶- مشتری، قاضی فلک:** انتساب مشتری به «ملکان و وزیران و بزرگان و قاضیان

و دانشمندان و زاهدان و بازرگانان و توان‌گران» است. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۷) خواجه نیز سیاره ششم (مشتری) را قاضی فلک نامیده است:

در ششم دیوان سراقاضی القضاة شرق و غرب زو قضا را رونق و دارالقضا را اعتبار

(کلیات، ص ۳۴، ب ۷)

مگر هم قاضی پیروزه خرگاه به پیروزی ببندد عقد آن ماه

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۵۰۹۰)

**- مشتری، سعد اکبر:** «به علت سعد بودن مشتری، سعد اکبر، سعد فلک، سعد

آسمان و سعد گردون، سعد موفا، سعدالسعود، کوكب سعد یا کوكب سعادت القاب و صفت‌های دیگری است برای آن.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۷۳۷) خواجه می‌گوید:

بود مهر تو مقصود از سعادت‌های برجیسی شود کین تو مفهوم از نحوست‌های کیوانی

(کلیات، ص ۱۱۰، ب ۲۶)



- روز پنج‌شنبه منسوب به مشتری:

شب آدینه بود و روز برجیس      سعود آسمان ناظر به تسدیس  
(خمسه (گوهرنامه)، ب ۱۰۰۱)

۷- زحل، نحس اکبر: «زحل را نحس بزرگ می‌دانند.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷) در

شعر خواجو آمده است:

نحس اکبر بر سپهر از سهم تیغ هندیت      هندوی سرگشته بر نیلی حصارى بیش نیست  
(کلیات، ص ۱۴۷، ب ۲۶)

زحل کو هست پیری سال خورده      تصانیف نحوست بحث کرده  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۴۹۴۸)

- «زحل» پاسبان فلک است. (مصفی، ۱۳۸۸: ۳۳۸) خواجو زحل (کیوان) را پاسبان

هفتمین ایوان (فلک) می‌نامد:

پاسبان هفتمین ایوان که کیوان نام اوست      ساخته از دلو چرخ لاجوردی آبخور  
(کلیات، ص ۵۳، ب ۱۱)

درش را سپهر برین آستان      به بامش زحل کمترین پاسبان  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۱۴۱۰)

سیاهی منسوب به زحل: «سیاهی سیاه و آن سیاهی که به زردی زند و رنگ اسرب

و تاریکی.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷)

گنبدی کو ز قسم کیوان بود      در سیاهی چو مشک پنهان بود  
(هفت پیکر، ص ۸۸، ب ۱۹۹۶)

زحل کو پیر هفتم خانقاهست      در آن منگر که هندوی سیاهست  
(خمسه (گوهرنامه)، ب ۲۰۵)

فال‌گویی و پیش‌گویی: «پیش‌گویی و خبر دادن از مغیبات در اساطیر و داستان‌های



امری رایج است.

وضو سازم به آب چشم و هر دم      کنم بر خاک کویت استخاره

(کلیات، ص ۲۸۴، ب ۱۸)

مصحف خاطر بگشودم نخست      سورت والشمس برآمد درست

(خمسه (روضه الانوار)، ب ۱۴۸)

بخت و اقبال: اعتقاد به بخت و اقبال در باورهای عامیانه وجود دارد؛ اکنون نیز با گذشت قرن‌ها، عوام جامعه وقتی با ناکامی روبه‌رو می‌شوند، خود را به شوم‌بختی منسوب می‌دارند. خواجو نیز مدد از بخت می‌طلبد:

گر مرا بخت در این واقعه یاور نشود      چه کنم صبر کنم گرچه میسر نشود

(کلیات، ص ۲۲۵، ب ۱۳)

نماید بخت نیکم دست‌گیری      کنم در ملکیت معنی امیری

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۲۸۹)

چشم‌زخم: نظر به آیه شریفه «وَإِنِّي كَادُ الَّذِي نَكْفُرُ وَالَّذِي لَقُونَا كِبَابًا بِصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُوا إِنَّا نُهَلَمَجْنُونٌ» (قلم ۶۸/۵۱) (= و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای در آورند] و می‌گویند: بی‌تردید او دیوانه است!) مفسران قرآن کریم، آن را به دفع چشم‌زخم ربط داده‌اند. «اعتقاد به چشم‌زخم و شوری چشم در فرهنگ ملل، سابقه‌ای دیرینه دارد. اسنادی که از نقاشی‌های انسان‌های نخستین در درون غارها به دست آمده تا سنگ‌نوشته‌ها و آثار مکتوب قرون وسطی، همه رواج این اعتقاد را در بین اقوام و ملل گوناگون در قرون و اعصار مختلف تأیید می‌کند. وجه مشترک همه این اعتقادات آن است که عامل اصلی چشم‌زخم سوء نیت و حسد است.» (غلامحسین زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۷) باور چشم‌زخم برگرفته از فرهنگ اسلامی است و در جامعه امروز نیز بسیار به چشم می‌خورد. خواجو می‌گوید:

ز چشم‌زخم سپهرت مباد نقصانی که جز سپهر نزیید تو را ثناخوانی  
(کلیات، ص ۱۲۲، ب ۷)

پری‌زاد گفت‌ای بت حورزاد ز مهر رخت چشم بد دور باد  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۱۷۹۷)

«انواع تعویذها و وردها یا علائمی که برگردن، بازو، لباس یا بر سردرِ باغ‌ها و املاک یا در میان مزارع نصب می‌شود و هم چنین استفاده از مهره‌های رنگی به ویژه آبی، سیاه و سفید و یا قطعه‌ای از چوب برخی درختان، بر زمین زدن تخم مرغ، دود کردن اسپند و دوری از هم‌صحبتی با افرادی که دارای چشمان آبی و موی بور هستند، از شیوه‌های متداول و رایج برای دفع چشم‌زخم است که از ماندگاری این اعتقاد کهن در بین مردم حکایت دارد.» (غلامحسین‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۹) خواجه با اعتقاد راسخ بر چشم‌زخم به شیوه‌های مختلف دفع آن اشاره کرده‌است:

۱- اسپند سوزاندن: «برای رفع بیماری و چشم‌زخم، اسفند دود می‌کنند؛ اگر این کار نزدیک به غروب بکنند بهتر است.» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۵۵: ۸۹) این شیوه دفع شورچشمی، بسیار متداول است.

به دفع چشم بد شمس مدخنه سوز ستاره ریخته همچون سپند بر آذر  
(کلیات، ص ۵۱۶، ب ۱۸)

«چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن می‌برد تا آن‌جا که آن بوی برسد هزار بار، هزار دیو و دروج نیست، پباشند و کم شوند.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۲)

مجمهر خلق تو چون دم زند از خوش‌بویی از حسد دود برآید ز دل مشک ختن  
(کلیات، ص ۹۴، ب ۶)

۲- دعا خواندن: پیشینیان برای جلوگیری از چشم‌زخم معمولاً دعایی را خوانده و می‌دمیدند.

مانند رخت صبا هر آن لاله که دید برخواند دعایی و بر آن لاله دمید

(کلیات، ص ۶۸۳، ب ۹)

**۳- اخلاص خواندن:** سوره اخلاص برای دفع شورچشمان خوانده می‌شده و

هنوز نیز این شیوه وجود دارد.

بسته چون سبع معانی ز پی رفعت و قدر آسمان آیت اخلاص تو بر هفت اندام

(کلیات، ص ۶۶، ب ۱۴)

**۴- تعویذ نوشتن:** «تعویذ، اسماء و ادعیه و کلماتی که برای رفع قضا و دفع

چشم‌زخم و آفات بر کاغذ یا پوست نویسند و به بازو یا گردن حمایل کنند. تعویذ

به زعم رمالان و دعانویسان برای جلوگیری از جن و جن‌زدگی نیز نافع است. به

تعویذ، حرز نیز می‌گفتند.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۸۶) نوشتن تعویذ و با خود همراه

داشتن نیز به ندرت میان برخی از افراد عوام و خرافاتی جامعه هنوز رایج است.

یا نی دعایی از پی تعویذ چشم‌زخم بر گرد آن عقیق چو شکر نوشته‌اند

(کلیات، ص ۳۶۶، ب ۶)

تعویذ دل نوشته که خط مسلسل است شکر به می سرشته که یاقوت احمر است

(کلیات، ص ۵۵۵، ب ۱۲)

**حرز [ع]:** «به ادعیه و اشیاء و الواحی اطلاق می‌شود که برای محافظت از بلیات

و شرّ دشمنان و حوادث و آفات نوشته می‌شود و بیماران و افراد همراه خود نگه

می‌دارند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸۷)

هرچند دورم از رخ او همچو چشم بد پیوسته حرز بازوی جانم دعای اوست

(کلیات، ص ۳۴۵، ب ۱۳)

آن که طاوس ملایک پای بند دام اوست حرز هفت‌اندام نه‌گردون سه حرف نام اوست

(کلیات، ص ۱۱۷، ب ۱۵)

دراز قدها احمقند: «قد بلند نشانه حماقت است.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۵۳) این باور نیز گاهی در جامعه مشاهده می‌شود.

گر سرو زند لاف که چون قد توأم مشنو سخنش که الطویل الاحمق  
(کلیات، ص ۶۸۸، ب ۶)

**ذره و خورشید:** «بر اساس باورهای پیشینیان، ذرات غبار پراکنده در هوا، از خورشید جدا شده‌اند و جزئی از آن هستند و در تلاشند که خود را به اصل خویش برسانند؛ از این رو افسانه‌ها و اسطوره‌های متعدد در این باره در فرهنگ عوام رواج یافته‌است.» (صرفی، ۱۳۸۴: ۱۹۰) در شعر خواجو آمده‌است:

ذره را گر خودنمایی می‌کند شرم بادا با وجود آفتاب  
(کلیات، ص ۱۱، ب ۱۱)

بیا که پیش رخت ذره‌وار سجده کنم چو آفتاب برآید مغان قیام کنند  
(کلیات، ص ۲۱۴، ب ۲۲)

**سحر و جادو:** اعتقاد به سحر که در دوران مغولان به اوج خود رسیده‌بود، در طول زمان متوقف نشده و هم‌چنان ادامه دارد:

تورا جادو از ره برون می‌برد بدین نقش در دام خون می‌برد  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۶۴۲)

به جادوگری آب بابل ببرد ز جادوی بابل روان دل ببرد  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۲۸۰۰)

**گنج و طلسم:** در باور پیشینیان، هر گنجی طلسمی داشته و شاعران نیز از دیرباز بر این باور بوده‌اند:

طلسم بسته را با رنج یابی چو بگشایی به زیرش گنج یابی  
(خسرو و شیرین نظامی، ص ۶، ب ۱۱)

گنج معنی که طلسم است جهان بر راهش چون به معنی نگری این دل ویرانه ماست  
(کلیات، ص ۱۶۶، ب ۱۵)

درین ره طلسم تو شد جان و جسم چو گنجت مراد است بشکن طلسم  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۲۷۷۴)

**نعل بر آتش نهادن:** «برای تولید محبت، نعل در آتش می گذارند.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۸۲)  
این باور عامیانه اکنون رنگ باخته و در جامعه کاربردی ندارد.

از لعل آبدار تو نعلم بر آتش است زآن رو دلم چو زلف سیاهت مشوش است  
(کلیات، ص ۱۷۲، ب ۹)

به جولان درفکنده بادپا را نهاده نعل بر آتش صبا را  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۴۳۶۳)

### نتیجه گیری:

زمان حیات خواجه، مقارن با حکومت مغولان در ایران است که در بند خرافه پرستی و جادوگری بوده اند و طبعاً باورهای عامیانه و خرافات نسبت به زمانهای دیگر بیشتر مشهود است. شعر خواجه حلهای تنیده از اعتقادات عامه و بافته از شعور جان وی است که شناخت جامعه آن زمان را به دست می دهد. آن چه از لایه لایه شعر خواجه برمی آید آن است که:

۱- برخی باورها در طول زمان، دچار ایستایی شده و به آیندگان منتقل نشده است.

۲- پاره ای از اعتقادات که در گذشته رایج بوده، تاکنون در جامعه، پویا و در بستر زمان، ساری و جاری است.

۳- برخی باورهای نیک در خصوص برخی موجودات، در گذر زمان رنگ باخته و به موجودی شرّ بدل شده است.

۴- بعضی باورها، چنان در میان جوامع ریشه دوانده که حتی در سایر کشورها نیز





### فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. استوری، جان، (۱۳۸۶). مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، ترجمه حسین پاینده، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
۳. اشپولر، برتولد، (۱۳۸۴). تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ هشتم، تهران: نشر علمی فرهنگی.
۴. افشاری، مهران، (۱۳۸۴). تازه به تازه، نوبه نو (مجموعه مقالات)، با مقدمه کتیون مزداپور، چاپ اول، تهران: چشمه.
۵. انجوشیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۵۲). تمثیلومثل، تهران: امیرکبیر.
۶. آرین پور، یحیی، (۱۳۸۲). از نیما تا روزگار ما، ج ۳، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
۷. آقاجمال خوانساری، محمدبن حسین، (۱۳۵۵). کلثوم ننه، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
۸. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ ه.ق). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۹. بیرونی، ابوریحان، (۱۳۸۶). التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، به اهتمام جلال الدین همایی، چاپ پنجم، تهران: نشر هما.
۱۰. بیلقانی، مجیرالدین، (۱۳۵۸). دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
۱۱. تنکابنی، محمد مؤمن، (۱۳۸۶). تحفه المؤمنین، تصحیح و تحقیق روجا رحیمی و دیگران، با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی، چاپ اول، تهران: نشر شهر.
۱۲. خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود، (۱۳۹۱). کلیات اشعار خواجوی کرمانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ اول، تهران: انتشارات سنایی.
۱۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۰). خمسه خواجوی کرمانی، به

- تصحیح سعید نیاز کرمانی، چاپ اول، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۱۴. زاوش، محمد، (۱۳۴۸). کانی شناسی در ایران قدیم، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. سپیک، ییری، (۱۳۸۴). ادبیات فولکلور ایران، ترجمه محمد اخگری، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.
۱۶. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۷). فرهنگ اشارات (اساطیر، سنن، آداب، اعتقادات، علوم) (۲جلد)، چاپ اول، تهران: نشر میترا.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۸. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۴۸). تنسوخ‌نامه ایلخانی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. فرنغ‌دادگی، (۱۳۸۰). بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
۲۰. کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۸۶). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایرانیان، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
۲۱. کسائی مروزی، (۱۳۷۵). اشعار حکیم کسائی مروزی و تحقیق در زندگانی و آثار او، دکتر مهدی درخشان، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. ماسه، هانری، (۱۳۹۱). معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، چاپ اول، تهران: انتشارات شفیعی.
۲۳. ماهیار، عباس، (۱۳۸۸). ثری تا ثریا، چاپ اول، کرج: انتشارات جام گل.
۲۴. محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۷). ادبیات عامیانه ایران، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
۲۵. مصفی، ابوالفضل، (۱۳۸۸). فرهنگ اصطلاحات نجومی، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۶. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۴). خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید

- دستگردي، به كوشش دكتور سعيد حميديان، چاپ ششم، تهران: نشر قطره.
۲۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۶). خسرو و شيرين، تصحيح دكتور برات زنجاني، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۲۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳). هفت پيكر، تصحيح دكتور برات زنجاني، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. هدايت، صادق، (۱۳۵۶). نيرنگستان، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاويدان.
۳۰. همداني، خواجه رشيدالدين فضل الله، (۱۳۳۸). فصلی از جامع التواريخ، با مقدمه و حواشی محمد دبیر سیاقي، تهران: انتشارات فروغی.
۳۱. ياحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۸). فرهنگ اساطير و داستان‌واره‌ها در ادبيات فارسی، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر.

#### مقالات:

۱. ابراهيمی، معصومه، (۱۳۹۲). «بررسی سیر تحول مفهومی دیو در تاریخ اجتماعی و ادبیات شفاهی»، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال اول، شماره ۲، صص ۵۳-۸۲.
۲. امیری خراسانی، احمد و دیگران، (۱۳۸۴). «باورهای مردمی و خرافی و مرزبان‌نامه و راوینی»، فرهنگ، سال ۱۸، ش ۵۵، صص ۱۵-۴۴.
۳. رادفر، ابوالقاسم، (۱۳۸۴). «پیشینه فرهنگ عامه در زبان فارسی و منابع آن در فارسی، کردی و ترکی»، فرهنگ، سال ۱۸، ش ۵۵، صص ۶۵-۸۲.
۴. صرفی، محمدرضا، (۱۳۸۴). «عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ»، فرهنگ، سال ۱۸، ش ۵۵، صص ۱۶۵-۲۰۰.
۵. صرفی، محمدرضا، افاضل، راضیه، (۱۳۸۹). «بازتاب باورهای نجومی در خمسه خواجهی کرمانی»، کهن‌نامه ادب پارسی، سال اول، شماره دوم، صص ۷۶-۵۳.
۶. غلامحسین‌زاده، غلامحسین و دیگران، (۱۳۸۹). «عوامل چشم‌زخم در شعر شاعران فارسی»، کهن‌نامه ادب پارسی، سال اول، شماره اول، صص ۹۳-۱۱۰.

